

تعریف از ملت ایران و هویت ایرانیان

دکتر سید ضیالالدین صدرالاشرفی

در مورد تعریف / ملت ایران و هویت ملی ایرانیان / از تکلم آنان به زبان فارسی (=فرهنگ ایرانی) می‌توان بعنوان مثال از دکتر پرویز خانلری نام برد که مؤلف بهترین دستور زبان فارسی و استاد و رئیس فرهنگستان ایران بوده و دارای دانش و دید وسیع از مقوله فرهنگ بود. اما استاد درک نادرست خود را در عدم تمایز میان: - "هویت ملی" (متکی به "پول واحد" + "مرزهای سیاسی مشخص" + "دولت قانونی و مستقل ملی") و - "هویت قومی" (متکی به "زبان و دین") در کتاب پرتناقض و تضاد "زبان‌شناسی و زبان فارسی" صفحه 175 چنین بیان می‌کند: "نزد من وطن آن نیست که شما می‌پندارید. این چهار خط فرضی که دور ایران کشیده‌اند وطن مرا محدود نمی‌کند. هر جا که فرهنگ ایرانی هست وطن من است." ولی آقای دکتر تنها زبان (فارسی) را محتوای این فرهنگ ایرانی می‌شناسد و "آداب و رسوم" و بخصوص "دین" را که حامل ارزشهای زندگی جوامع قومی و سنتی است فراموش می‌کند چنانکه در صفحه 189 گمان می‌کند که زبان مادری همه ایرانیان فارسی است و مطلب عجیب و غیرقابل باوری را مطرح می‌کند: "هنوز هر ایرانی که زبان مادرش را آموخته باشد به شرط آنکه مادر او "دیپلمه" نباشد و روزنامه نخوانده و رادیو نشینده باشد، زبان هزار سال پیش را بهتر می‌فهمد" و برای تکمیل مقوله زبان مادری همه ایرانیان در صفحه 188 می‌نویسد: "فارسی، زبان پدران بزرگوار ما بود" لذا اصل و نسب صحیح و درست آنرا مستند می‌سازد. استاد این خشت اول کج را بر مبنای تعیین اصل قومی و نژادی و نیز زبان اولیه همه آن ایرانیان مورد نظرشان که در درون این چهار خط فرضی (یعنی ایران کنونی) هم‌قرار ندارند در صفحات 59-60 تحت عنوان "زبان ایران" (و نه البته ایرانیان) چنین بنا می‌نهد:

"در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، قومی وجود داشت که به زبان خاصی تکلم می‌کرد. زبان‌شناسان قرن نوزدهم زبان آن قوم را هند و اروپایی نامیده‌اند". استاد ضمن تعیین مسیر عجیبی بر این قوم اسطوره‌ای از جنوب روسیه به بغاز کوی (150 کیلومتری انقره = آنکارا) و از آنجا به ایران و از ایران به هند، گمان می‌کنند فارسی کنونی از بقایای پارسی باستان است (صفحه 67). مسلماً منشاء زبان فارسی از افغانستان و تاجیکستان و بخشی از ازبکستان کنونی است و بعد بوسیله اهل دیوان و شعر و عرفان بصورت زبان ادبی کل خاورمیانه (و نه فقط ایران) تا هند درآمد و در کنار عربی (زبان دین و علم و فلسفه) و ترکی (زبان سلطنت، اشرافیت و قشون) به بالندگی خود ادامه داد. ولی زبان پارسی باستان تنها در استان فارس کنونی قرار داشت. این تدوam و تحول زبان "پارسی باستان" به زبان فارسی (دری) نه تنها از نظر جغرافیائی ناممکن است بلکه خود استاد هم در صفحه (146) بدرستی معترف است که: "مردم شیراز در قرن هفتم و هشتم هجری به زبان محلی شیرازی سخن می‌گفته‌اند اما سعدی و حافظ آثار گرانبهای خود

را به آن لهجه ننوشته‌اند. نمونه لهجه شیرازی سعدی بیتی است در گلستان و مصراع‌هایی در یکی از قصاید ملمع او آمده است. در دیوان حافظ نیز غزل ملمعی هست که چندمصراع آن به لهجه شیرازی است. این سخنوران بی‌شبهه در خانه و بازار به همان لهجه گفتگومی کرده‌اند. اما زبان شاعری و نویسندگی ایشان فارسی دری بوده است."

آری زبان مادری سعدی همانست که "فهلویات" را به آن زبان سروده و آنرا بعنوان بقایای تحول یافته‌پارسی باستان می‌توان قبول نمود و بگفته پروفیسور "دان" استاد دانشگاه واشنگتن شهر سیاتل، هنوز در میان بخشی از یهودیان شیراز صحبت می‌شود. این زبان‌ها نظیر تمامی زبانهای که "فارسیزه" شدند (درری، طهران، اصفهان، همدان و...)، بتدریج به لهجه‌های فارسی کنونی مبدل گردیده‌اند. اما رئیس فرهنگستان ایران در تمامی این کتاب که از زبان و لهجه سخن می‌راند ضمن برشمردن زبانهای محلی: کردی، لری، بلوچی، گیلکی، مازندرانی، طالشی، دزفولی، سمنانی... از ترکمنی و ترکی آذربایجانی که زبان قشقائی‌ها هم جزو آن است، نامی نمی‌برد، جز در صفحات 105-104 که به اظهار نظر نادرستی در مورد اینکه "در زبان کنونی آذربایجان برای عقرب نامی وجود ندارد و این جانور خطرناک را "آدی‌یامان" می‌نامند یعنی که "نامش زشت و نامبارک است" و اینکه در زبان جاری شهرستان خوی نیز "گرگ" نام ندارد. از ذکر نام او چندان پرهیز کرده‌اند که فراموش شده‌است و اکنون آن حیوان را "قورت" می‌خوانند که بمعنی "کرم" است."

می‌بینید استاد و رئیس فرهنگستان ایران مجاز نیست یا خود آنرا روا نمی‌داند که حتی نام زبان کنونی آذربایجان و زبان جاری شهرستان خوی را که عبارت از ترکی "اغوز" یا "ترکی آذربایجانی" یا شاخه‌ای از ترکی ایرانی است به زبان و قلم آورد. صرف‌نظر از اینکه در آذربایجان همه جا، هم عقرب می‌گویند و هم "آدی باتمیش" یعنی "نامش افول و غروب کرده" و گرگ هم همه جا نظیر شیر و شیر در فارسی بدو معنی است: هم به معنی گرگ است و هم به معنی کرم خاکی و معمولاً در مورد اخیر "یئر قوردی" و نه "یر قورتی" استعمال می‌شود، یعنی "قوردی" که متعلق به زمین و خاک است. در مورد "آتسز" هم در ترکی: "آت" بمعنی اسب و "آد" بمعنی نام است. چون گاه حرف (د) به (ت) و برعکس در ترکی و نیز فارسی بهم تبدیل می‌شود، آتسز بمعنی بی‌اسب است و اگر او را آدسبز یعنی بی‌نام معنی کنیم به آن سبب چنین نام می‌گذاشتند که بعد نام‌آور شده و خود برای خویش نام خواهد گزید و فرزند خصال خویشتن خواهد شد. محمل اینکه "مبادا همزادش او را بشناسد و با خود ببرد" چندان محتمل نیست که تفسیر استاد است. پس آقای خانلری خود را در تعیین مفهوم ملت ایران و هویت ایرانی تنها به قوم اسطوره‌ای (و نه واقعی و تاریخی) آریائی محدود می‌سازد (صفحه 60-59) که بقول خود استاد "زمان و مکان رواج زبان اوستائی (و سرزمین ایرانویچه) را به تحقیق نمی‌توان معلوم کرد" (صفحه 143) و مثل بقیه همفکرهایشان، ملت (ایران) را مردمی "هم زبان و هم نژاد" می‌شناسد (صفحه 143) که نام خود ایشان (خان + لر) مبین اتصال قطعی زبان ایشان و اجدادشان به زبان اوستائی و پارسی باستان و نژادشان به داریوش و کورش کبیر است!

استاد ضمن ارائه تعریف پرتناقض و در نهایت نادرست از زبان و لهجه، جز فارسی همه زبانهای زنده ایران خیالی خودشان را لهجه می‌نامند که در آن عربی و ترکی ایرانی وجود ندارد (صفحه 141-147) اما همه زبانها و لهجه‌های مرده را بنام زبان نام‌گذاری می‌کنند. (صفحه 60-74)؛ و بدون رعایت ادب‌سیاسی و اخلاقی، مثلاً در مورد "زبان هرات" سخن بی‌معنی "مقدسی" را از "احسن التقاسیم" چنین نقل می‌کند (صفحه 72): "در گفتار بسیار سستی می‌کنند و بدلهجه هستند و زبانشان برای طویله مناسب است". در مورد زبان مگری (بخشی از کرمان و بلوچستان) خودمان هم از قول همان مقدسی آورده‌اند (صفحه 73): "زبان ایشان وحشی است" و بالاخره برای تحبیب عرب تباران ایرانی و اعراب خوزستان که در حمله عراق با بیل و کلنگ به جنگ مهاجمان عراقی رفتند ذکر خیری هم از "بیابان گردان تازی" دارند (صفحه 143) که بعنوان "رئیس فرهنگستان" ایران آریامهری، مُعَرِّف ادب این فرهنگ به همسایگان عربمان هم باشند. استاد ضمن فراموش کردن عمدی عربی خوزستانی و ترکی آذربایجانی بعنوان زبانهای زنده ایران البته زبان آذری (قدیم) را فراموش نمی‌کند و برلیست سی تائی خود، از زبانهای مرده، دو زبان زنده لری و کردی و لهجه‌ها و زبانهای مرده آذری قدیم را هم بر آن میافزاید چرا که با مقوله "همزبانی و همزادگی" در تعارض نیست (صفحه 74). اما در این لیست بالابلدشان یک اشتباه اساسی ناشی از کم توجهی رخ داده است و آن ذکر نام "زبان خوزی" در صفحه 71 است که از قول ابواسحاق استخری آورده‌اند:

"اهل خوزستان بجز فارسی و عربی، زبان دیگری دارند که "خوزی" خوانده می‌شود و آن نه عبرانی و نه سُریانی و نه فارسی است". در این مورد احتمالاً استاد نمی‌دانستند که خود "خوز"ها که هنوز هم استان را بنام آنها می‌نامیم یکی از اقوام ایلامی بوده‌اند و این زبان "خوزی" از بقایای زبان ایلامی بوده و لذا جزو زبانهای "هند و اروپائی" محسوب نمی‌شود. آخر وقتی ایلامیهای التصاقی زبان (Agglutinative) پایه‌های تمدن درخشان خود را در شوش بنامینه‌اند (7000 ق.م) حتی اسطوره قوم آریائی استاد (خان - لری) هم بوجود نیامده بود. جالب تر آنستکه استاد چنین فرضیاتی را در حالی می‌گوید و می‌نویسد که خود معترف و آگاه است که در ایران کنونی، فارسی تا قرن هشتم هجری توسط اهالی کشور صحبت نمی‌شد (صفحه 141-147) و از طرف دیگر بعنوان رئیس فرهنگستان ایران بهتر از همه می‌داند که افغانها، هیئت تحت سرپرستی ایشان را که خواستار بوجود آوردن مرکزی برای زبان فارسی با بودجه (نفت) ایران اما به مرکزیت کابل بود- با چه خواری به ایران بازگرداندند! پس از بازگشت هیئت ایرانی بدستور پادشاه و دولت افغانستان، بلافاصله زبان پشتونی را که زبان اکثریت اهالی آن کشور است (در کنار دری، ترکی اُزبکی، بلوچی و...) به مقام زبان اول و رسمی ارتقاء درجه داده و "دری افغانی" را به مقام زبان رسمی درجه دوم تنزیل رتبه دادند. استاد از آن واقعه در کتابش (صفحه 176) بصورت موهن و در عین حال ناروا چنین یاد می‌کند:

"به بهانه استقلال، لهجه‌های محلی رسمی شد و بجای زبان ادبی و سرافراز فارسی نشست". معنی و مفهوم مخالف آن اینستکه زبان (و بقول ایشان لهجه) پشتونی سرافکنده و غیرادبی است. خود افغانها جهت حفظ جدائی ملی و

بقول استاد به بهانه حفظ استقلالشان بجای "زبان فارسی" همواره "زبان دری" استعمال می‌کنند و "تاجیک های" اسیر روسیه نیز جهت حفظ "جدائی ملی شان" همین زبان فارسی ایرانی یا دری افغانی را فقط "زبان تاجیکی" می‌نامند. در مورد وحدت ملی خود خواسته، همواره کلام مولانا در مورد زبان همدلی (ملی) که در احترام به زبان خودی و دیگران بدست می‌آید صدق است که فرمود:

ای بسا هندو و ترک همزبان‌ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی خوشتر است

البته در این مورد با تعذر از ادبا و مولانا جلال الدین بلخی (رومی) باید گفت:
"ای بسا ترکان و فارس همزبان - ای بسا سه فارس چون بیگانگان" ... معنی و مصداق یافته است. این همه آشفتگی بعلت آنستکه نظم منطقی و ارزشهای والای انسانی نمی‌تواند بر تعریف (همزبانی - همزبانی) استاد از ملت ایران و هویت ملی ایرانیان مترتب باشد.